

نقش قومیت‌ها بر تقویت انسجام ملی

سعید خسروی^۱، مصطفی حسینی مهر^۲

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

^۲ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آیت الله آملی

چکیده

حاکمیت دولت در صورتی دوام می‌یابد که بستر امنی در سایه انسجام اقوام وجود داشته باشد تا دولت بتواند به وظیفه اصلی خود یعنی حفظ انسجام ملی در سایه همبستگی قومیت‌ها و گره خوردن آن به همبستگی ملی؛ عمل نماید. سرمایه‌گذاری و تدوین استراتژی برای تبیین نقش قومیت‌ها، ایجاد و ارتقاء انسجام در سطح ملی از جمله تلاش‌های دیرپای دولت‌های جدید به شمار می‌رود؛ به‌ویژه اینکه کمتر جامعه‌ای کاملاً همگون و فارغ از تنوع بوده است. گوناگونی و ناهمگونی در جوامع ملی عمدتاً شامل ابعاد و انواعی چون دینی، مذهبی، قومی، زبانی و فرهنگی می‌شود و در این صورت می‌توان جامعه ایرانی را جامعه‌ای با بیشترین تنوع ممکن دانست. بر این اساس، مقاله حاضر در پی تبیین نقش قومیت‌ها بر حفظ و ارتقاء و تقویت انسجام ملی است و این مهم را با محوریت بخشی به مسایل اقوام، این امر از آن روست که به زعم نویسنده، قومیت و تمایز قومی در ایران کنونی، مهمترین عامل تضعیف کننده وحدت و انسجام ملی می‌باشد و از این رو می‌تواند بستری برای بروز خشونت داخلی و استفاده رقیبان منطقه‌ای کشورمان باشد و در نهایت با مسأله قومیت‌ها و نقش آن بر تقویت انسجام ملی تاکید شده که هدف اصلی این تحقیق می‌باشد، سپس به زمینه‌های روانشناختی بروز بحران‌های قومی پرداخته شده و راه‌کارهایی جهت مقابله با آن ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: قومیت، انسجام ملی، هویت قومی.

مقدمه:

امروز بحث قومیت یکی از موضوعات مهم در ساختارها، مباحث و چالشهای سیاسی و امنیتی می باشد. نه تنها تعریف مشخص از قومیت ارائه نشده که همه صاحب نظران با آن موافق باشند بلکه از همان ابتدای ظهور آن در دهه ۱۹۶۰ قرن بیستم نوعی ابهام و آشفتگی پیرامون این مفهوم مشاهده می گردد.

در خصوص علل آشفتگی مورد اشاره دلایل متعددی مطرح شده است، ولی آنچه در شکل گیری این ابهام در مفهوم قومیت و گروه های قومی با اهمیت به نظر می رسد، فقدان تعریف و وجود معیارهای متفاوت در تعاریفی است که تا به امروز توسط اندیشمندان مربوط در عرصه آکادمیک ارائه شده است.

علی رغم وجود اختلاف در آراء نویسندگان مبحث قومیت، همه آنها بر این اعتقادند که قومیت هم دارای مولفه های ذهنی (subject) و هم دارای مولفه های عینی (object) است که عبارتند از علاقه، آگاهی ذهنی، تعلق، منافع مشترک، علائق مشترک، اشتراکات عینی و فرهنگی در زبان، دین، تاریخ، سرزمین چه در حال و چه در گذشته زندگی آنان.

موقعیت جغرافیایی ناظر بر چگونگی محل استقرار مکان های جغرافیایی است. موقعیت جغرافیایی مشخص می نماید که یک منطقه خاص در کجا واقع است و از چه مزایایی بهره مند بوده و از چه کمبودهایی رنج می برد و با چه مناطقی همجوار است. موقعیت جغرافیایی به عنوان یکی از عوامل ثابت جغرافیایی، در کنار وسعت خاک و موقعیت توپوگرافیک در ارتباط با نقش و کارکرد گروه های قومی تاثیر متفاوتی را بر جای می گذارد. مشخصاً برای قومیت ها، موقعیت مناسب جغرافیایی امکان طرح درخواست های هویتی قومی را فزونی می بخشد. این موقعیت مناسب از نظر قومیت ها در ویژگی های زیر تبلور می یابد:

- **استقرار در حاشیه مرزها؛** بعد مسافت مانع از دسترسی سریع و کم هزینه قوای نظامی دولت مرکزی به این مناطق می شود و در مقابل امکان تحرکات قومی را فراهم می نماید.
- **وجود جمعیتی از هم تباران خونی و فرهنگی در آن سوی مرز:** استقرار جمعیت مشابه به لحاظ آیینی، زبانی، فرهنگی و نژادی در آن سوی مرز پشوانه مناسبی برای قومیت هاست.
- **موقعیت مناسب توپوگرافیک؛** وجود ناهمواری ها، کوهها، جنگل ها، رودها و خط مسیر مرزها، بستر مناسبی برای رهبران قومی در طرح در خواست های خود در برابر دولت مرکزی پدید می آورد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۰). با نگاهی به سوابق گروه های قومی ایران، خیزش های حاد سیاسی و گاه تحرکات خشونت آمیز واگرایانه و بعضاً جدایی طلبانه برجسته تر از سایر ویژگی های مطرح آنان به نظر می آید. ویژگی های مورد اشاره در گروه های قومی به لحاظ تاریخی، پس از انقلاب مشروطیت در شرایط شکل گیری دولت مدرن در ایران در سالهای ۱۳۰۰ به بعد در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم ۲۴ - ۱۳۲۰ و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ مشخصاً پس از تحول بزرگ سیاسی سرباز کرده و به صورت یک بحران پیچیده و گسترده سیاسی خود را به نمایش گذاشته است. همان گونه که اشاره شد تحرکات بزرگ قومی ایران طی دوران بحران های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی صورت گرفته اند.

تعریف مفاهیم:

قومیت: مفهوم قومیت بیشتر با گروه های اجتماعی سروکار دارد و با علائق قبیله ای مشترک، ملیت مشترک، ژن مشترک، آئین، زبان یا فرهنگ مشترک مشخص می شود در حالی که نژاد با مفهوم طبقه بندی بیولوژیکی «هموساپینس» سروکار دارد و بر اساس ویژگی های ژنوتیپ و فنوتیپ مشخص می شود.

انسجام ملی: انسجام ملی، روابط مستحکم، احساس مسئولیت متقابل و پیوند بین اعضا است که از طریق توافق بر سر مجموعه ای از اصول و قواعد اجتماعی و درونی کردن آن ها به دست می آید و حاصل آن نیز نظم اجتماعی است.

هویت قومی: هویت قومی به سنت فرهنگی مشترک و احساس هویتی گفته می‌شود که یک قوم را به عنوان یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگ‌تر متمایز می‌کند. اعضای هر گروه قومی از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه، خود را متمایز می‌دانند (داوری، ۱۳۷۶: ۴۴). هویت در حال رنگ‌باختگی است، اما نه در برابر قومیت‌ها بلکه در برابر اصول کلی‌تر تعریف فرهنگی خود از قبیل دین، ملت یا جنسیت (کاستلز، ۱۳۸۰: ۷۴). امروزه مفهوم هویت قومی علی‌رغم رنگ باختن آن بر رشته‌ای از قیود اعمال شده بر انواعی از نقش‌ها که فرد مجاز به ایفای آن‌ها است و طرف‌هایی که برای انجام، بده-بستان‌های گوناگون برگزینند، دلالت دارد (ساعی‌ارسی، ۱۳۸۴: ۳۷). جامعه‌شناسان نظریه کنش متقابل نمادین، اعتقاد دارند که هویت قبل از آن که پدیده‌ای فردی باشد امری اجتماعی بوده که هویت قومی، قومی و ملی و دینی بر اساس همین تعریف شکل می‌گیرد (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۲۱).

اهمیت و انجام پژوهش:

قومیت‌ها در ایران نهایتاً به‌انسجام و امنیت پایدار در سطح ملی و بین‌المللی منجر می‌شود و از بنیان‌های اساسی و ساخت-یابی و حفظ چارچوب‌های پیوند ملی جوامع در اعصار متعدد محسوب می‌شود. در جوامع سنتی عوامل متعدد مثل پیوندهای نژادی، قبیله‌ای و قومی در ایجاد پیوند و انسجام اجتماعی و امنیت نقش داشته است، اما با ورود به عرصه جدید که با نوسازی، توسعه و تحولات متعدد در عرصه‌های گوناگون همراه بوده است. عناصر پیوند دهنده قبلی ضعیف شده و پیوستگی‌ها و اجماع پیشین با چالش‌های جدی روبه‌رو شده است. در حقیقت این تحقیق با درک ضرورت‌ها و تاکید بر قومیت در پی آن است که ضمن توصیف شاخص‌های انسجام بخش، عناصر و عواملی که انسجام ملی و امنیت ملی را در جهت مثبت و منفی تحت تاثیر قرار می‌دهد.

روش پژوهش:

این پژوهش از نوع تحقیقات بین‌رشته‌ای است که به طور هم‌زمان باید با رجوع به منابع تئوری‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی سیاسی، علوم سیاسی، علوم امنیتی، روانشناسی سیاسی و اجتماعی و حقوقی و بهره‌گیری از تکنیک‌های متفاوت به توصیف و تبیین مسئله موردنظر پردازد. استفاده هم‌زمان از روش‌های اسنادی جهت تکمیل پشتوانه‌های تئوریک با هدف مستندسازی، تحلیل و توصیف شرایط مادی مورد نظر روش شناختی این پژوهش می‌باشد.

اهداف پژوهش:

- شناخت از مفهوم قومیت‌ها و انسجام ملی
- برآورد مولفه‌های اصلی در شکل‌دهی به انسجام ملی و دفاع قابلیت محور و توانمند ساز
- بررسی تاثیر قومیت‌ها و انسجام ملی بر دفاع قابلیت محور و توانمند ساز

سئوال پژوهش:

قومیت‌ها بر انسجام ملی و دفاع قابلیت محور و توانمند ساز چه نقشی ایفا می‌کنند؟

فرضیه پژوهش:

قومیت‌ها توانسته‌اند نقش مستقیمی بر تقویت انسجام ملی ایفا کنند.

پیشینه پژوهش:

در انسجام ملی از طرف محققین مختلف، تحقیقات بسیاری صورت گرفته است که می توان به ترنر^۱، پارسونز^۲، دریچ^۳ و انگلهارت^۴ از بین محققین خارجی اشاره کرد. این اندیشمندان بر اساس تبیین مفهوم انسجام و نظامات اجتماعی مربوطه تلاش نموده اند تا به تئوری های مطلوب نائل شوند که از بین تئوری ها می توان به ساخت اجتماعی جاناتان ترنر و کنش اجتماعی پارسونز اشاره کرد در بین محققین داخلی نیز اندیشمندان مختلفی به طرح دیدگاه های خود پرداخته اند که البته هیچکدام در ساخت تئوری پیش قدم نبوده اند و عموماً از چارچوب های نظری اندیشمندان خارجی جهت طرح مباحث خود استفاده کرده اند، از بین این افراد می توان به احمدی، تاجیک، افروغ، مقصودی، چلبی، اورعی، خلیلی اشاره کرد. (محرابی، ۱۳۸۷: ۲۱)

واژه قومیت بیشتر استفاده کاربردی دارد و برداشت های متفاوتی از آن صورت گرفته است. در این میان تعریف آنتونی اسمیت دارای کاربرد بالایی است: «قوم عبارت از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجداد مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت است» که عناصر محوری هویت، اعتقاد، آگاهی و فرهنگ مشترک را داراست. (ایوبی، ۱۳۷۷: ۵۷)

اگر هم‌نواپی، هم‌دلی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و برادرانه را قاعده کلی حاکم بر مناسبات اقوام ایرانی بدانیم، در برهه‌هایی نیز بر این روابط سطوح مختلفی از تنش، منازعه و بحران حاکم شده است. وقوع منازعات قومی در کردستان، آذربایجان، ترکمن صحرا، بلوچستان و خوزستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مهم‌ترین چالش‌های نظام جمهوری اسلامی در دهه اول بوده است که آثار و عواقب زیانباری را بر این مناطق و بر ساخت سیاسی کشور و نیز بر روابط و مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام وارد کرده است. (عصاریان نژاد، ۱۳۸۳: ۴۸-۴۹)

اقوام از نظر زبان و گویش علاوه بر قومیت اصلی فارسی‌زبانان که حدود ۶۰٪ از جمعیت کشور را شامل می‌شود، حدود ده قوم دیگر با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت وجود دارد، از جمله: ترک‌ها، کردها، لرها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و تالشی‌ها (عصاریان نژاد، ۱۳۸۳: ۴۸). ناهمگونی دینی - مذهبی؛ دین نیز مایه گوناگونی قومی و نیز عامل همبستگی بوده است. وجود اقلیت‌های دینی مثل ارامنه، آشوری، یهودی، زرتشتی و مندایی و در بین مسلمانان مذاهب مختلفی چون اسماعیلی (هفت امامی)، شیعه جعفری (دوازده امامی) یا سنی (حنبلی - شافعی - حنفی) وجود دارد (عصاریان نژاد، ۱۳۸۳: ۲۳).

تبار شناسی اقوام ایرانی:

سرزمین ایران در مقوله تنوع زبانی و قومی در جهان با ۲۴ درصد همانندی در رتبه شانزدهم است و تانزانیا با ۷ درصد همانندی در رتبه اول است و کره شمالی و جنوبی ۱۰۰ درصد همانندی دارند (افتخاری، ۱۳۷۷: ۹۳). در ایران اگر چه فارسی‌زبانان با بیش از ۶۰ درصد جمعیت، اکثریت دارند، لیکن وجود شش قومیت عمده در درون این واحد ملی و تأثیرات شگرف آنها بر سیر تحولات تاریخی واقعیتی انکار ناپذیر است و می‌تواند مبنای پیش بینی وضعیت آینده امنیتی کشور باشد. از این رو نگارنده رویکرد خوش بینانه به مقوله اقوام دارد.

قوم ترک:

ترک‌ها بزرگ‌ترین اقلیت قومی در ایران هستند، چهار استان اردبیل، آذربایجان شرقی و غربی و زنجان حوزه اصلی سکونت آنها است که در مقایسه با منطقه محل سکونت قوم بلوچ و کرد منطقه بزرگی است. اما این قوم در مناطقی چون همدان، قزوین، شمال خراسان، مرکزی، فارس و گیلان نیز پراکنده‌اند. با توجه به وضعیت نسبتاً خوب اقتصادی منطقه، عوامل مادی عامل

5-Terner

6- Parsons

7-Drich

8-Englehart

مسائل قومی در این منطقه نیست. ترک‌ها از حس ناسیونالیستی بالایی در قبال ایران برخوردارند که آن را در قیام شیخ محمد خیابانی در سال ۱۲۹۸ می‌بینیم که هیچ خواسته قومی نداشتند. ترک‌ها احساس تعلق به آرمان‌های ملی مذهبی مثل مشروطه نیز از خود نشان داده‌اند و همدوش سایر شهروندان تا مرحله درگیری با دولت مرکزی پیش رفته‌اند. البته جریان‌های مثل فرقه دموکرات پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴ تابع ملاحظات بین‌المللی و اتحاد شوروی بود و نیز تشکیل حزب خلق مسلمان در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی در مقابل حزب جمهوری اسلامی موجب تنش‌هایی گردید، اما مسئله به سرعت خاتمه یافت (افتخاری، ۱۳۷۷: ۹۷).

قومیت کرد:

جمعیت کردها بیشتر در آذربایجان غربی، کرمانشاه، همدان، کردستان و شمال خراسان ساکن است و ضریب پراکندگی کمتری نسبت به ترک‌ها دارند. این قوم زمینه مناسب‌تری برای فعال شدن گسست کرد - فارس دارد؛ از جمله این زمینه‌ها: اول، تمرکز جمعیتی در یک منطقه کوچک و مشخص؛ دوم، امکانات اندک اقتصادی، بهداشتی و آموزشی؛ سوم، موقعیت جغرافیایی در کنار مرز دو کشور با تشابه قومی و محلی و اختفای مخالفان نظام و وضعیت کوه‌ها و راه‌ها؛ چهارم، انزوای سیاسی و حضور کمتر یا کم‌رنگ نخبگان سیاسی اجتماعی در داخل نظام؛ پنجم، ملاحظات مذهبی که اکثراً سنی مذهب می‌باشند، در مقایسه کردهای شمال خراسان که شیعه مذهب هستند و از این حیث مشکلی نداشته‌اند؛ ششم، ملاحظات منطقه‌ای جمعیت کرد در شمال عراق، جنوب شرق ترکیه، شرق سوریه، که در نتیجه کردستان ایران از تنش‌ها و گرایش‌های سیاسی این قومیت در منطقه تأثیر می‌پذیرد، در حالی که کردهای شمال خراسان به دلیل دوری از این منطقه زندگی آرام‌تری دارند؛ هفتم، زبان کردی گرچه از شاخه‌های زبان ایرانی است و با پارسی باستان همانندی‌های زیادی دارد، لکن برای فارسی زبان امروز مفهوم نیست و گویش‌های کردی مختلف مانع یک زبان سراسری واحد است. امروزه زبان کردی محور جنبش‌های کردی است هر چند از لحاظ نژادی نمی‌توانند اصل آریایی و ایرانی بودن کردها را منکر شوند. تجربه شورش شیخ عبیدالله در ۱۲۹۷ در مقابل عثمانی با محوریت قبایل کرد و شورش شیخ سعید در ۱۳۰۴ در مقابل ناسیونالیسم افراطی آتاتورک که هویت کردی را انکار می‌کرد در پاسخ به تحرکات خارجی بود. جنبش اسماعیل آقا سمیتقو که یکپارچگی ایران را تهدید می‌کرد و ارتش رضاخان آن را سرکوب کرد و نیز تأسیس کومله در دهه ۱۳۲۰ که به دستور مقامات شوروی به حزب دمکرات کردستان تبدیل شد و طرح کردستان خودمختار و تأسیس جمهوری مهاباد در سال ۱۳۲۴، اقدام کردها به رهبری عبدالرحمان قاسملو برای تجزیه ایران و بیانیه هشت ماده‌ای آنها بعد از انقلاب اسلامی که خواستار خودمختاری کردستان بودند و اقدامات ملا مصطفی بارزانی و درگیری‌های منطقه‌ای که نتیجه آن گسست قومی کرد - فارس بود، در این راستا قابل توجه و بررسی است (افتخاری، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

قوم لر:

لرهای ایران تا حدود قرن ششم به علت نداشتن اتحاد و انسجام تحت سلطه سلجوقیان یا خلفای عباسی بودند و با ضعف قدرت مرکزی خودمختاری یافتند و به تأسیس «لر بزرگ» (بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد) و «لر کوچک» (لرستان فعلی و ایلام) دست زدند. این قوم از توان حکومتی خوبی برخوردارند و از آل خورشید کارنامه درخشانی بر جای مانده است و حملات تیمور لنگ و ترکمانان را پشت سر گذاشتند. فرمان‌روایان لر در زمان مراده با دولت عثمانی خود را شاه و ملک می‌خواندند و سیاست‌های دوره صفویه در نزدیکی به لرها و سرکوب شورش‌های آنان در زمان قاجاریه و سیاست‌های متمرکزگرایانه رضا شاه موجب وضع فعلی لرها و اسکان در استان‌های لرستان، چهارمحال و بختیاری، ایلام و کهگیلویه و بویر احمد شده است. تلاش‌های این قوم در برابر حکومت مرکزی را می‌توان به شرح ذیل دید:

اول، شورش‌های پیوسته عشایر سگوند، حنوند، بیرانوند، و دیرکوند در مقابل حکام قاجار به ویژه تا روی کار آمدن ناصر الدین شاه قاجار؛

دوم، خیزش عمومی لرها بر ضد ناصرالدین شاه - که با زور اسلحه همه را تحت فرمان خود آورده بود - بعد از مرگ حاکم مستبد منطقه ظل السلطان حسینقلی ابو قدار؛ سوم، خودمختاری و مقابله با جنبش مشروطه خواهان تا زمان رضاخان؛ چهارم، برخوردهای لرهای پیشکوه و پشتکوه با نیروهای دولت مرکزی در دوره رضاخان (بهرامی، ۱۳۷۷: ۵۳). سیاست‌های رضاخان در منطقه از جمله تخته قاپو کردن عشایر موجب برهم خوردن اقتصاد سنتی و عدم جایگزینی اقتصاد نوین و به تبع مشکلات و شکاف‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عده‌ای در این قوم گردید (افتخاری، ۱۳۷۷: ۱۰۵).

قوم بلوچ:

بلوچ‌ها عمدتاً در استان سیستان و بلوچستان، ساکن هستند. اکثریت این قوم سنی مذهب‌اند. شکاف‌های مذهبی و اقتصادی و همجواری با بلوچ‌های پاکستان و افغانستان تأثیر بسزایی در ظهور گرایش‌های سیاسی گریز از مرکز دارد. از جمله این حوادث و گرایش‌های سیاسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اول، سرکوب اقوام بلوچ به دست رضاشاه در سال ۱۳۰۶؛ دوم، شورش‌های محلی طوایف مختلف بلوچ در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳؛ سوم، تأسیس جبهه آزادی بخش بلوچستان در سال ۱۳۴۳ به رهبری جمعه‌خان در پاکستان و تأثیر در ایجاد نارضایتی بلوچ‌های ایران از حکومت مرکزی به ریاست عبدی‌خان که پس از انقلاب اسلامی با درگیری‌های مسلحانه از هم پاشیده شد؛ چهارم، ظهور حزب دموکراتیک بلوچستان در سال ۱۳۵۴ تحت عنوان جبهه ملی خلق ایران که پرونده آن با درگیری و خونریزی بسته شد؛ پنجم، تأسیس سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان به رهبری مهندس رحمت حسین‌پور در سال ۱۳۵۸ با آرمان‌های قومی که موجب واکنش شدید دولت بدان شد؛ ششم، تأسیس کانون سیاسی - فرهنگی خلق بلوچ در سال ۱۳۵۸ در زاهدان در حوزه دانشگاهی متأثر از پاکستان؛ هفتم، درگیری گروه پیشمرگ بلوچ به رهبری امان‌الله بارکزایی با حکومت انقلابی و فروپاشی آن؛ هشتم، درگیری‌های سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴. همجواری این استان با پاکستان و مشکلات اقتصادی می‌تواند در فعال‌سازی شکاف مؤثر باشد، هر چند از لحاظ نژادی و زبانی، فرهنگ آنان ایرانی است (افتخاری، ۱۳۷۷: ۱۰۶).

چارچوب نظری قومیت:

مفهوم قومیت در طول زمان دستخوش تحول پیوسته‌ای شده و یک سیر تکوینی را سپری کرده است. در ابتدا گروه قومی مفهومی مذهبی داشت و به گروه‌های غیرمسیحی که به مسیحیت نگرویده بودند اشاره داشت. سپس این واژه مفهومی نژادی گرفت و مفهومی مذهبی اولیه خود را از دست داد، ولی بار دیگر در مطالعات قومی شاهد تحول و تکامل معنی گروه‌های قومی هستیم. در این مرحله مفاهیم مذهبی و نژادی گروه‌های قومی کمرنگ شده و معنی فرهنگی به خود می‌گیرد و در آن مفهوم قومیت، گسترده شده و شامل گروه‌های نژادی، زبانی و مذهبی می‌شود. به این معنی همه گروه‌هایی که از لحاظ زبان، مذهب، رنگ، پوست و نژاد با گروه‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند، گروه‌های قومی قلمداد می‌شوند. (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰)

جامعه‌شناسان، نظریه پردازان علم سیاست، جغرافی دانان و روان‌شناسان اجتماعی، هر گروه از منظر خاصی به بررسی منازعات قومی پرداخته‌اند. برای نمونه، جامعه‌شناسان برای تبیین بحران‌های قومی عمدتاً بر جنبه‌های ساختاری جامعه، انحصار موقعیت‌های عمده اجتماعی، توزیع نابرابر و غیرعادلانه فرصت‌ها و تبعیض اجتماعی تأکید نموده‌اند. جامعه‌شناسی به عنوان علم مطالعه جامعه یا زندگی اجتماعی برای شناخت و تبیین هنجارهای رفتاری و مناسبات موجود در کردار جمعی انسان‌ها، شرایط اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. شرایط اجتماعی که بر شیوه‌های کنش، واکنش و اندیشه افراد اثر می‌گذارند

بسیارند که برخی از اینها عبارتند از: وضع خانوادگی، سکونت در شهر یا روستا، عضویت در گروه‌های خاص دینی، قومی، نژادی و زبانی، تعلق به گروه‌های ممتاز یا محروم اجتماعی و مشارکت در یک سنت فرهنگی (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۸۷ - ۸۰). نظریه‌پردازان علم سیاست بیشتر بر نقش نخبگان و رهبران فکری و قومی در ایجاد همبستگی و هویت‌سازی قومی و ابعاد سیاسی بحران‌های قومی تأکید داشته و مشارکت سیاسی، مشروعیت نظام سیاسی و علایق قومی را مورد توجه قرار داده‌اند. در بررسی زمینه‌های بروز بحران‌های قومی از منظر علوم سیاسی به عنوان علم قدرت، عوامل و عناصر متعددی مورد توجه این رشته قرار می‌گیرند که می‌توان به تضعیف الگوی دولت-ملت، کاهش قدرت حکومت مرکزی، نقش دموکراسی، کثرت‌گرایی، فدرالیسم، خودمختاری، ناسیونالیسم قومی، سلطه‌طلبی و قطبی شدن جامعه، عدم استقرار جامعه مدنی و نظام شهروندی اشاره کرد. برای نمونه، از نظر آنتونی اسمیت ریشه و منشأ قوم‌مداری و مرکز‌گرایی و شکل‌گیری نهضت‌های جدایی‌طلبی قومی ناشی از تمایل و نیاز جامعه قومی به کسب هویت قومی خود و رسمیت بخشیدن به آن است. وجدان قومی که هویت خود را در هم خونی، هم نژادی، هم زبانی، هم دینی، زیستن و بارآمدن در بستر فرهنگ قومی و گذشته اجتماعی، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جویند، مجموعاً برآیندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن تشکیل هویت قومی، تقویت همبستگی، یگانگی و انسجام قومی است. این برآیند از لحاظ سیاسی به نیرویی تبدیل می‌گردد که معطوف به قدرت بوده و خواهان تشکیل دولت مستقل است و قومیت آنان را تحقق می‌بخشد (استقلال طلبی) و از نظر فرهنگی به دنبال رسمیت به ارزش‌های فرهنگی و قومی خود است (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۹۳).

جغرافی دانان قلمرو جغرافیای سیاسی هر قوم، شکل هندسی کشور، ناهمواری‌ها، ارتفاعات، عوارض طبیعی صعب‌العبور که مانع برقراری ارتباطات میان بخش‌های مختلف کشور می‌گردد، همچنین تفاوت‌های محیطی و تأثیر آنها بر هویت و همبستگی ملی و قومی را مدنظر قرار می‌دهند. آنها همچنین نگرش اقوام و گروه‌ها به ملیت و قومیت خود و دیگران و اینکه احساسات قوم مدارانه یا ملی‌گرایانه به چه نحوی در موقعیت‌های مختلف میان افراد و میان گروه‌ها بروز می‌کند را مطالعه می‌کنند. در حالی که از نظر روان‌شناسان اجتماعی، مطالعهٔ چالش‌ها و گرایش‌های قومی اصالت دارد. اینان با تمرکز بر افراد و تعاملات بین گروه‌های کوچک، در پی یافتن شیوه‌هایی هستند که مردم، گروه‌ها و ملت‌ها را به هم نزدیک می‌سازند. همچنین در رویکرد روان‌شناسی اجتماعی رابطه فرد با نظام سیاسی، دولت و قومیت خود و مقوله نیاز از جمله مفاهیمی‌اند که مورد توجه قرار دارند (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۱۰۶ - ۹۵). برای نمونه جان دولارد^۹ در نظریه ناکامی-سستیزجویی خود، سستیز تضادهای قومی و نژادی را از رقابت میان گروه‌های مختلف بر سر منابع کمیاب، مانند: ثروت، قدرت و مقام ناشی می‌داند. از نظر وی، گروهی که در این رقابت و تضاد پیروز می‌شود گروه غالب و سایر مدعیان گروه‌های اقلیت نامیده می‌شوند (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۹۳ - ۹۲).

بحران هویت الگوی اصلی تحلیل روان‌شناختی جنبش‌های اجتماعی مولد روح جمعی گوستاولوبون^{۱۰} از خاورپژوهان بلند پایه فرانسوی است. وی معتقد بود فرد در حرکت جمعی، در توده‌ها ذوب می‌شود و هویت فردی او در هویت جمعی حل می‌گردد و بدین ترتیب هویت جدیدی و روح نوین که همان روح جمعی است پدید می‌آید. در چنین حالتی اگر حرکت جمعی برخاسته از شکاف‌هایی باشد که قدرت بسیج بالایی دارند جنبش می‌تواند به آسانی به خشونت کشیده شود. به نظر می‌رسد که شکاف‌های هویتی قومی می‌توانند زمینه بسیار مساعدی برای تحرکات جمعی خشن فراهم کنند و در صورتی که نظام سیاسی، سیاست‌های مناسبی را اتخاذ نکند خواسته‌های هویتی به راحتی بدل به جنبش‌های اجتماعی می‌گردند (ترابی، ۱۳۹۰: به نقل از سایت جنگ نرم)

ترابی (۱۳۹۰) به نقل از دویچ^{۱۱} و واینر^{۱۲} (از مشهورترین نظریه پردازان ارتباطات و نظریه سیاسی) با استفاده از مفهوم بحران

9-Dolard

10- Gustave Le Bon

11- Deutsche

12- Weiner

هویت به تبیین حرکت‌های قومی پرداخته است و آن را متغیر توضیح دهنده تحرکات دانسته که غالباً نظام‌گریز و خشن هستند آنها معتقدند که تمسک به تاریخ جمعی ادیان و فرهنگ گذشته مشترک می‌تواند نوعی پیوند و همبستگی جمعی را به وجود آورد که در مقابل دیگر اجتماعات، هویتی مستقل می‌یابد در صورتی که نظام سیاسی این هویت را مورد تهدید قرار دهد گروه قومی برای احیای این هویت جنبش قومی غالباً خشن خود را سامان می‌دهد (ترابی، ۱۳۹۰: به نقل از سایت جنگ نرم). نظریه بحران هویت ما را به این نتیجه می‌رساند که تحرک قومی و سازماندهی جنبش‌های قومی بیش از هر چیز محصول شکاف هویتی است که بین مرکز و پیرامون و به دلیل سیاست‌های متخذه از سوی مرکز ایجاد می‌شود. شکاف بین مرکز و پیرامون در صورتی هویتی است که پیوند با دولت در تعارض با پیوند قومی قرار گیرد. و فرد احساس کند که پیوند با دولت با هویت قومی او در تضاد است. در چنین وضعیتی گروه‌های قومی برای دفاع از هویت قومی خود گرد هم می‌آیند و در جنبش‌ها و تحرکاتی که به نام قومیت صورت می‌گیرد شرکت می‌کنند. با توجه به اینکه تقاضای احیای هویت قومی کمتر قابل مذاکره است. جنبش‌های مبتنی بر آن می‌تواند به آسانی به سوی معارضة با کل نظام سیاسی سوق یابد و تغییر آن را هدف قرار دهد. فراموش نکنیم که چنین جنبش‌هایی از آنجا که فراطبقاتی هستند به آسانی قشرهای مختلف اجتماعی یک قوم را بسیج کرده و مبدل به جنبش‌های قومی فراگیر می‌شوند (ترابی، ۱۳۹۰: به نقل از سایت جنگ نرم).

انسجام ملی و همبستگی مسالمت‌آمیز:

انسجام ملی عبارت است از اتحاد آحاد مردم یک کشور اعم از اشخاص، جناح‌ها، احزاب، گروه‌های روشن فکری، سیاستمداران و مسئولان که از هر گونه کشمکش و ایجاد تفرقه داخلی و نفاق به دور بوده و مانع نفوذ دشمن به داخل مرزهای خویش می‌گردند؛ هر چند ممکن است این جماعت از نظر اعتقادی و مذهبی و گرایش‌های فکری متفاوت باشند. (به نقل از محرابی) البته سطح عالی تر انسجام ملی، وفاق ملی است و وفاق ملی زمانی ایجاد می‌شود که بتوان یک گفتمان مسلط ایجاد کرد. گفتمان چترگونه‌ای که در ذیل آن همه تقاضاهای خود را برآورده و قابل برآورده شده بدانند و جامعه‌ای که به سمت وفاق می‌رود چهار شاخصه اصلی دارد: ۱- مشارکت ۲- پذیرش اختلاف سلیقه، علایق، دیدگاه‌ها ۳- کاهش تعارضات ۴- کاهش از تعلقات خاص گرایانه در جهت افزایش علایق عام گرایانه (مقصودی؛ ۱۳۸۰: ۸۵).

همبستگی ملی یکی از مهمترین لوازم تداوم حیات دولت‌های کنونی است به لحاظ پیوند خاص که بین دولت و ملت در عصر جدید ایجاد شده است. تصویر دولتی که در آن همبستگی ملی برقرار نباشد، تقریباً امکان ناپذیر است. ایجاد همبستگی ملی از چنان اهمیتی در دولت‌های کنونی برخوردار است که دولت‌ها برای نیل به آن، تمامی تدابیر و روش‌ها را به کار می‌گیرند و حتی حاضرند گاهی به اعمال خشونت نیز متوسل شوند.

تجربه نشان داده است که همبستگی ملی در بسیاری از کشورهایی که سابقه تاریخی زیادی ندارند، عمدتاً از طریق اعمال زور و خشونت حاصل شده است اما در تعدادی از کشورها که دارای سوابق تاریخی و تمدنی هستند، همبستگی ملی کمتر حاصل اعمال خشونت دولت‌هاست بلکه حالتی طبیعی دارد. کشورهایی چون ایران، مصر، چین نمونه کشورهای تاریخی در شرق زمین هستند که از قدیم دارای نوعی همبستگی ملی طبیعی بوده‌اند. (قمری، ۱۳۸۴: ۹)

این همان «انسجام ملی» است که مردم را برای یک زندگی سالم و به دور از خشونت و خونریزی آماده ساخته و در واقع «امنیت پایدار و دفاع قابلیت محور و توانمندساز» را برای آحاد مردم در برابر تهاجمات سخت و نرم دشمن به ارمغان می‌آورد. بدون تردید برقراری و ایجاد انسجام ملی خواسته اساسی و مهم جوامع بشری است که تمامی دولت‌ها و حکمرانان اعم از دینی و غیر دینی در صدد تامین آن می‌باشد. عمده ترین هدف دشمن برای از پا در آوردن یک نظام حکومتی، تسلط و استیلای بر آن جامعه است که برای رسیدن به مقصود در پایه‌های امنیتی کشور نفوذ کرده و امنیت پایدار را به مخاطره انداخته و با ایجاد رخنه برای مردم و مسئولان و عوامل اجرایی، آن را متزلزل می‌سازند (محرابی، ۱۳۸۷: ۳۴). نگارنده اتحاد ملی را در راستا و هم عرصه انسجام ملی تعریف می‌کند و این اتحاد و انسجام را تنها راه برون رفت از چالش‌های قومیتی ارزیابی می‌نماید.

متغیر انسجام ملی - سیاسی مشعر به چگونگی صورت‌بندی نیروها و گروه‌های اجتماعی سیاسی از جمله گروه‌های قومی است. این متغیر از نظر امنیت ملی مسئله‌ای حائز اهمیت تلقی می‌شود، لذا هر چه یک دولت - ملت منسجم‌تر و یکپارچه‌تر باشد وضعیت امنیتی آن ثبات بیشتری دارد و دولت - ملت نامنسجم زمینه بالقوه مناسبی برای بروز رفتارها و رخدادهای ضد امنیتی است. با توجه به رویکرد نرم‌افزاری به امنیت ملی که بر انسجام و یکپارچگی اجتماعی و کیفیت فرآیند ملت‌سازی تکیه دارد می‌توان گفت در جوامع ضعیف و اجتماعات پاره‌پاره که میزان انسجام گروه‌های اجتماعی از جمله گروه‌های قومی در آنها ناچیز بوده و احتمال واگرایی و گریز از مرکز گروه‌های فراملی قابل ملاحظه است، قومیت در ارزیابی امنیت ملی متغیری مهم محسوب می‌شود. در این جوامع عوامل ذیل در تشدید تمایلات قومی - قومیت به عنوان متغیر امنیت ملی مؤثر است:

۱. درجه پایین انسجام و یکپارچگی اجتماعی (دولت ضعیف)؛
۲. ساختار غیر مشارکتی و اقتدارگرای قدرت سیاسی که پتانسیل آسیب‌پذیری نظام سیاسی را افزایش می‌دهد؛
۳. استعداد بسیج‌گری و بسیج‌شده‌گی گروه‌های قومی؛
۴. رابطه مرکز - پیرامون بین دولت و گروه‌های قومی (افتخاری، ۱۳۷۷: ۷۸)

چرایی و چگونگی انسجام ملی در ایران:

گوناگونی و تنوع در جامعه ایرانی، امکان و استعداد انسجام اجتماعی و برقراری آن را ضعیف می‌کند. این ویژگی رهنمون‌گر این نکته راهبردی است که چهره عمومی و کارویژه‌های عام دولت در ایران بارز و برجسته‌تر از دیگر کشورهاست. این امر از آن رو است که نخستین کارویژه دولت‌ها، ایجاد انسجام ملی بدون از میان بردن تنوعات اجتماعی است. مفروض جامعه‌شناسی سیاسی این است که هیچ جامعه‌ای بسیط و یکدست نیست و بر حسب شکاف‌های اجتماعی، قومی و مذهبی، جوامع صورت‌بندی‌های گوناگونی دارند. با توجه به این تنوعات و پارگی‌های اجتماعی، همبستگی و تداوم جامعه نیازمند سیاستگذاری و اجرای خط‌مشی‌های منتج از آن است. دولت در مفهوم گسترده آن در ایجاد و تثبیت نهادها برای انجام این کارویژه، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

نوشتار حاضر بر آن است که انسجام ملی از دو بعد همبستگی اجتماعی و همبستگی سیستماتیک یا نظام‌مند تشکیل شده است. مقصود از همبستگی سیستماتیک و نظام‌مند، ارتباط و وابستگی اجزای نظام اجتماعی در ابعاد مختلف است که می‌تواند در سطوح خرد یا کلان مطرح باشد. در مطالعات جامعه‌شناسی صرف، به این دو بعد، همبستگی هنجاری و همبستگی کارکردی می‌گویند. به بیان دیگر، انسجام ملی زمانی تحقق می‌یابد که همبستگی هم در بعد ذهنی و هم در بعد عینی و در سطوح گروه‌ها و نهادها برقرار شود. بر این اساس، چهارگونه همبستگی را در سطح اجتماع می‌توان از یکدیگر تمییز داد که عبارتند از همبستگی فرهنگی که به معنای اشتراک کلی در ارزش‌هاست؛ همبستگی هنجاری یا هماهنگی میان ارزش‌های فرهنگی و شیوه‌های رفتار و یا نهادینه شده ارزش‌ها؛ همبستگی ارتباطی به معنای گسترش ارتباطات در کل سیستم اجتماعی و همبستگی کارکردی که متضمن وابستگی متقابل اجزای نظام یا عدم تغایر میان آنهاست. در این میان رو، گونه فرهنگی و همبستگی کارکردی، گونه‌های اصلی را شکل می‌دهند؛ زیرا اولاً همبستگی هنجاری نیازمند همبستگی فرهنگی یا ارزشی است و ثانیاً همبستگی ارتباطی نیز جوهر همبستگی کارکردی را تشکیل می‌دهد. در عین حال، همبستگی ارتباطی میان دو مفهوم همبستگی هنجاری و همبستگی کارکردی پیوند ایجاد می‌کند و به آنها وحدت می‌بخشد. بنابراین، لازمه حفظ انسجام ملی آن است که ارزش‌ها، هنجارها و نهادها در شبکه‌ای از ارتباطات گسترده قرار گیرند. (چلبی، ۱۳۸۲: ۱۷۰)

بر این اساس، نوشتار حاضر بر آن است که ارتقاء انسجام ملی در جامعه کنونی ایران، از یک سو نیازمند احترام به همبستگی فرهنگی در گروه‌های فراملی از جمله اقوام است و از سوی دیگر منوط به گسترش همبستگی ارتباطی در میان گروه‌های فراملی و با هدف ملی‌سازی روابط آنها می‌باشد. این امر از آن روست که در تلقی جدید، اجتماع که بر اساس هویت‌های اولیه و طبیعی شکل می‌گیرد (مانند پیوندهای خونی، جنسی، قبیله‌ای، قومی و زبانی)، مبنای شکل‌گیری و زیربنای جامعه است که بر اساس هویت‌های ثانویه و قراردادی (شغلی، حرفه‌ای، مدنی، ملی) بنا می‌شود. به بیان دیگر، بدون احترام هویت

های اولیه نمی توان به تقویت هویت های ثانویه و صناعی پرداخت؛ زیرا هویت های اولیه اغلب ادغام ناپذیر و کمتر نابودشدنی اند و در صورت تهدید آنها، صورتبندی هویت های ثانویه از جمله هویت ملی نیز در معرض تهدید قرار می گیرد. بر این اساس، مقاله حاضر چهار راهبرد مشخص «تامین امنیت اجتماعی گروه های قومی»، «گسترش سرمایه اجتماعی در میان اقوام»، «ارتقاء ظرفیت راهبردی زبان فارسی به مثابه زبان ارتباطی» و «الحاق به کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی» را به عنوان راهکارهایی به منظور ارتقاء ضریب انسجام ملی در جامعه ناهمگون ایرانی پیشنهاد می نماید.

تامین امنیت اجتماعی گروه های قومی:

امنیت اجتماعی مطابق نظریه مکتب کپنهاگ از جمله ایده های باری بوزان و اولی ویور، ناظر به بعد هویتی گروه های اجتماعی است و با معیارهای چون توانایی جامعه در تداوم و استمرار شیوه زندگی مرسوم و معمول خود با حفظ فرهنگ، زبان، مذهب و آداب و رسوم تعریف می شود. ویور امنیت اجتماعی را توانایی جامعه برای حفظ ویژگی های اساسی اش تحت شرایط تغییر و تهدیدات واقعی و محتمل تعریف می کند. وی بر ارتباط نزدیک میان هویت، جامعه و امنیت تاکید دارد و خاطرنشان می کند که جامعه امنیت هویتش را جستجو می کند؛ به طوری که باید قادر به حل اختلالات هویتی باشد. ویور معتقد است که تئوری امنیت اجتماعی بر هویت های جمعی در مقیاس بزرگ مانند هویت های مذهبی و قومی متمرکز است که کارایی و وظایف مستقل از دولت دارند (ole waver, 1998: 213).

ویژگی مشترک که به تعبیری هویت نامیده می شود، موضوع مورد بحث امنیت اجتماعی است. در واقع امنیت اجتماعی را می توان چنین تعریف نمود: عدم ترس، خطر و هراس در حفظ و نگهداری ویژگی های مشترک گروه اجتماعی چون مذهب، زبان و سبک زندگی. بوران معتقد است زمانی امنیت اجتماعی مطرح خواهد بود که نیروی بالقوه یا بالفعلی به عنوان تهدیدی برای هویت افراد جامعه وجود داشته باشد. امنیت اجتماعی از نظر بوران به حفظ مجموعه ویژگی هایی اشاره دارد که بر مبنای آن، افراد خودشان را به عنوان عضو گروه اجتماعی قلمداد می کنند. تهدید هویت در واقع همان چیزی است که تهدید «ما» قلمداد می شود و از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است. زیرا بستگی به آن دارد که هویت «ما» بر اساس چه چیزهایی ساخته شده باشد. بدین ترتیب، امنیت اجتماعی از گروهی به گروه دیگر متفاوت است. در این خصوص بوزان از سه دسته تهدیدات شامل مهاجرت، رقابت های طولی و عرضی و یک دسته فرعی با عنوان افت جمعیت نام می برد. (barry buzan, 1998: 25) در واقع میزان جمعیت یک گروه، بخشی از هویت آن گروه را تشکیل می دهد و می تواند در همبستگی درونی آن موثر باشد. از این رو هرگونه تهدید در برابر این مولفه که می تواند شامل مواردی چون؛ مهاجرت، کوچ اجباری، نسل کشی یا مانند آن باشد، تهدیدی علیه هویت گروه و در نتیجه موجودیت آن است. مقصود از رقابت های طولی نیز، مجموعه محدودیت های است که یک گروه به لحاظ هویتی و به منظور حضور در جامعه بزرگتر (مانند جامعه ملی) و برخورداری از مواهب آن با آنها مواجهه می شود و مجبور است برای رقابت با گروه های مسلط از برخی مولفه های هویتی خود چشم ببوشد. رقابت های عرضی نیز شامل رقابت با گروه های هم عرض و فراملی برای برخورداری از فرصت ها و مزایای اجتماعی می شود که غالباً متضمن برخی تهدیدات هویتی متقابل مابین این گروه هاست.

به بیان دیگر، نظریه پردازانی چون باری بوزان و ویور، بر این باورند که هویت هر مجموعه انسانی از جمله گروه های قومی، مذهبی و زبانی به نوعی با موجودیت آنها گره خورده و هرگونه تهدیدی علیه این مولفه های هویتی در تلقی آنها خطری برای موجودیت و امنیتشان قلمداد می شود که می تواند واکنش های خشونت آمیز آنها را برای حفظ موجودیت و امنیتشان در پی داشته باشد. اهمیت این مسئله به حدی است که واکنش در برابر آن ممکن است حتی شامل تجزیه طلبی سرزمینی نیز بشود. بر این اساس، هر راهبردی برای تامین انسجام اجتماعی در سطح ملی، می بایست تضمین کننده امنیت اجتماعی و همبستگی فرهنگی گروه های فراملی باشد و همبستگی بین گروهی را بر همبستگی درون گروهی استوار نماید. به این معنا، سیاست های مونیستی^۹ و یکسان ساز، کارکرد خود را از دست داده اند و نمی توانند انسجام ملی را تامین کنند. این نکته در خصوص

جامعه ایرانی نیز صادق است و در عین حال، همان گونه که گفته شد، با توجه به تنوع قومی در ایران، امنیت اجتماعی هر گروه با گروه های دیگر متفاوت است در عین آن که همپوشانی هایی با آن ها دارد. برای مثال ممکن است برای یک بلوچی، مذهب حنفی و روحانیت برآمده از آن، مهمترین مولفه های هویتش را تشکیل دهد؛ اما در مقابل برای یک عرب، زبان از دیگر مولفه ها مفیدتر باشد. همچنان که برای لرها، آداب و رسوم و سبک زندگی قومی بسیار حیاتی است و تداوم هویت آن ها را تضمین می کند. کردها نیز به فرهنگ قومی و به ویژه به ادبیات و موسیقی فولکلور^{۱۰} خود بیش از هر چیز اهمیت می دهند. در عین حال به رغم این تفاوت ها، می توان دستورالعملی کلی برای تامین امنیت اجتماعی در میان اقوام ایرانی، تدوین نمود. این دستورالعمل می تواند شامل موارد ذیل باشد:

(یک) پرهیز از بی هویت جلوه دادن زبان و فرهنگ های بومی

(دو) احترام به جایگاه روحانیت سنی در مناطق بومی و پرهیز از بی احترامی به مذاهب و ادیان در ابعاد محلی.

(سه) غیر سیاسی کردن مذهب در میان اقوام و پرهیز از تشدید و تعمیق عوامل منفک کننده مذهبی

(چهار) حساسیت زدایی در خصوص رشد مطبوعات محلی، ادبیات فولکلوریک، موسیقی محلی، هنرها، نمایش های آیینی و لباس و نیز پوشش محلی.

(پنج) روداری نسبت به آموزش و رسانش به زبان های محلی در حدود قانون.

(شش) تقویت صدا و سیما در مناطق قومی و رشد صدا و سیما منطقه ای.

(هفت) جلوگیری از ترویج احساسات و تعصبات قومی و رقابت های میان اقوام و تسهیل هم زیستی مسالمت آمیز آنها از طریق کلیشه زدایی و رفع بدبینی فرهنگی در روابط بین قومی.

(هشت) تحقق برابری فرصت های اساسی مانند تحصیلات، شغل، امکانات رفاهی، تساوی حقوق و امتیازات مادی.

(نه) افزایش میزان تحمل، سعه صدر و فرهنگ تساهل و مدارا در میان اقوام از طریق نهادهای جامعه پذیری همچون خانواده، آموزش و پرورش، نهادهای دینی، نیروهای مسلح و رسانه ها.

(ده) احترام به نخبگان قومی و بستر سازی برای ارتقاء آنها در ساختارهای رسمی و ملی.

گسترش سرمایه اجتماعی در میان اقوام:

منظور از سرمایه اجتماعی، گزینه های رابطه ای است در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی برای یک موضع اجتماعی در شبکه تعاملی جامعه (چلبی، ۱۳۸۲: ۳۸). به این معنا، به هر میزان که سرمایه اجتماعی در جامعه ملی افزایش یابد، همبستگی ارتباطی بیشتر تامین شده و ضریب انسجام ملی ارتقاء می یابد. لزوم گسترش سرمایه اجتماعی در میان اقوام به اختلال رابطه ای و پایین بودن سطح همبستگی ارتباطی در جامعه ما بازمی گردد. در یک تحقیق ملی که در سال های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ در ایران انجام شده، تمایلات انسجامی در بعد رابطه ای، هم در سطح نخبگان و رهبران اجتماعی و هم در سطح توده های مردم مورد بررسی قرار گرفته است. انسجام رابطه ای به معنای بالا بودن تراکم و قرینه گی روابط دوستی و حمایتی در شبکه های اجتماعی، بالا بودن پیوندها یا روابط با واسطه در شبکه و همچنین سازگاری انواع خصوصیات رابطه ای در شبکه های اجتماعی است. بر اساس تحقیق مذکور، مشخص شده است که در بعد انسجام رابطه ای، فراوانی روابط در شبکه دوستی ایرانیان کمتر از حد متوسط است؛ اما میزان قرینگی (دوجانگی) روابط و روابط حمایتی (همدردی در شرایط سخت)، بالاتر از حد متوسط می باشد. همچنین، خصوصیات مذکور با یکدیگر هماهنگی ضعیفی دارند و همزمان با هم در شبکه اجتماعی ظاهر نمی شوند. این ناهماهنگی، ظرفیت انسجام رابطه ای در ایران را ضعیف می سازد (یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۳). بنابراین، همبستگی ملی در جامعه ایرانی نیازمند رشد میزان ارتباطات متقارن و منسجم یا نظام مند است تا واحدهای مختلف انسانی را به یکدیگر پیوند دهد و این جز با گسترش سرمایه اجتماعی به ویژه در میان اقوام، ممکن نیست.

سرمایه اجتماعی به معنی مجموعه سرمایه هایی است که هر یک از ما از طریق شبکه ارتباطاتمان (مانند اعضای خانواده و خویشاوندان، دوستان و آشنایان) در اختیار و یا به آن دسترسی داریم. امکانات، مقام اجتماعی، سرمایه اقتصادی و داشته های فرهنگی اعضای شبکه ارتباطاتی ما، همگی تعیین کننده میزان سرمایه اجتماعی است. این مفهوم نخستین بار به طور گسترده توسط جامعه شناس فرانسوی، پیر بوردیو مورد استفاده قرار گرفته است. وی در واقع مفهوم سرمایه را که مارکس و انگلس فقط در معنای اقتصادی به کار می بردند، توسعه و تکامل داد. بوردیو معتقد است که سرمایه اجتماعی بازتولید هرم جامعه است و بسته به زمان و مکان، ارزش گذاری می شود و نیز بستگی مستقیم به روابط و کانال هایی دارد که افراد در پیرامون خود از آن برخوردارند. به نظر وی، تقسیم بندی های طبقاتی در جوامع مدرن فقط به مالکیت سرمایه اقتصادی محدود نمی شود، بلکه انواع دیگر سرمایه نیز زمینه شکل گیری قدرت را فراهم می آورند. این سرمایه ها عبارتند از «سرمایه فرهنگی»، «سرمایه اجتماعی»، «سرمایه سمبلیک». سرمایه فرهنگی از سویی در بر گیرنده میزان تحصیلاتی است که هر فرد در دوران رشد خود در مدرسه و دانشگاه کسب می کند و از سوی دیگر، شامل رفتار اجتماعی وی می شود. به بیان دیگر، مدرک تحصیلی هر فرد، بخشی از سرمایه فرهنگی وی می باشد و بخش دیگر که مهمتر هم هست، نوع گفتارها و ارتباط کلامی، شیوه محاوره و حتی لهجه ای است که از آن استفاده می کنیم. سلیقه موسیقایی و نوع علاقه مندیمان به فیلم، کتاب، ادبیات و یا سرگرمی های اوقات فراغت و حتی لباس پوشیدن معرف سرمایه فرهنگی نشأت گرفته از تعلق طبقاتی و قومی ماست. سرمایه اجتماعی به میزان عضویت گروهی در سطح اجتماع اعم از خانواده، دوستان و آشنایان، سازمان های عام المنفعه، نهادهای مدنی و مانند آن اشاره دارد. سرمایه سمبلیک نیز در اختیار افرادی است که عمدتاً نخبگان سیاسی و سندیکایی هستند. به نظر بوردیو، برخورداری از هر کدام از این سرمایه ها، می توان در آینده افراد و بهره مندی از فرصت های اجتماعی از سوی آنها موثر باشد. (بوردیو، ۱۳۸۴: ۱۳۱) برای مثال، پژوهش ها نشان می دهند که از میان فرزندان که سطح تحصیلات یکسان دارند، آنهایی در هرم اجتماعی بیشتر رشد می کنند که والدینشان از سرمایه اجتماعی (ارتباطات اجتماعی) و با سرمایه سمبلیک بیشتری برخوردارند. والدین به واسطه شبکه های گسترده ارتباطی خود، فرزندان را در جریان موقعیت های شغلی که هیچ گاه در آگهی های مشاغل اعلام نمی شوند، قرار می دهند (marui Siisianen, 2000: 213)، در جوامعی که سرمایه اجتماعی و در واقع چگالی روابط اجتماعی در آنها پایین است (مانند ایران)، انبوهی از جمعیت ایجاد می شود که یا در چارچوب گروه های اولیه (هویت های نخستین)، روابط و حشر و نشر دارند و یا بلافاصله به داخل شبکه روابط رسمی می روند. این امر باعث می شود که گروه های حاشیه ای و مناطق پیرامونی که کمتر به ساختارهای رسمی و مشاغل بالای اجتماعی دسترسی دارند، همواره از فرصت های نابرابری برخوردار باشند. نتیجه این امر بدبینی مفرط و متقابل گروه های اجتماعی و از جمله اقوام نسبت به یکدیگر و تلاش برای تهدید امنیت اجتماعی دیگر گروه ها و اقوام برای به دست آوردن مناصب، مواهب و فرصت های اجتماعی آنهاست. همچنانکه ممکن است یک گروه تلاش کند تا با شبیه نمودن سرمایه فرهنگی خود با سرمایه فرهنگی گروه برتر (مستحیل نمودن هویت خود در هویت آن گروه)، به شبکه سرمایه اجتماعی و سرمایه سمبلیک او راه یابد تا بتواند در بالای هرم جامعه قرار گیرد. از این رو؛ برای تقویت همبستگی ارتباطی و در نتیجه انسجام ملی در جوامعی از این دست، می بایست هم سرمایه فرهنگی، هم سرمایه اجتماعی و هم سرمایه سمبلیک گروه های قومی را تقویت نمود و آن ها را در شبکه ای از روابط متداخل با دیگر اقوام قرارداد تا گسترش گزینه های ارتباطی آنها در سطح جامعه، موجب تقویت احساس تعلق به هویت ملی شود. برای این منظور، رفع موانع تحصیلی و حتی تبعیض مثبت برای اقوام در این خصوص و همچنین برابری فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه و انتخاب توأم با اطمینان و اعتماد مسئولان بومی و باز هم تبعیض مثبت در این مورد، می تواند احساس مذکور را تقویت کند. برخورداری از مشاغل مدیریتی و تحصیلات عالی در رشته های مهم، موجب می شود تا این گروه ها بتوانند در روابط اجتماعی به گونه ای هم سطح و هم شأن با دیگران وارد تعامل شده و روابط اجتماعی متقارن و متداخلی را با آن ها برقرار نمایند. راهکار دیگر در این خصوص، گسترش نهادهای مدنی از نوع صنفی و شغلی یا بشر دوستانه و عام المنفعه است. چنانچه این نهادها و سازمان ها همچون جامعه ملی کثیرالقوم باشند به گسترش انسجام رابطه ای و در نتیجه به انسجام ملی کمک می کنند (پورسعید، ۱۳۸۲: ۱۰۳). گسترش این نهادهای واسطه به تضعیف چیزی می انجامد

که آماریتاسن، آن را توهم تک هویتی می نامد. به نظر وی، انسان موجودی اجتماعی با تعلقات متعدد و وابستگی های متعدد و وابستگی های گوناگون است. بنابراین بر هیچ کدام از هویت های فرد نباید به عنوان تنها هویت اصلی و یا وابستگی خاص او تاکید کرد و آن را بزرگ و برجسته نمود؛ حتی اگر این هویت، هویت قومی باشد. به نظر سن، هر کس خود را به دست توهم تک هویتی بسپارد، ناگزیر خود را مجاز می داند که از میان تعلقات گوناگون یکی را جدا کند تا هویت راستین او را تضمین نماید. به نظر وی، این گام، افتادن در دام هویت است و از این رو هر کوششی که جهان و مردمان جهان را با هویت خاص مورد خطاب قرار می دهد، از اساس نادرست و گمراه کننده است و می تواند به خشونت بینجامد (Amartya Sen, 2006: 142). گسترش نهادهای پیش گفته، می تواند هویت های اولیه و ثانویه را در کنار هم قرار دهد و آنها را از توهم تک هویتی و خاص گرایی فرهنگی دور نماید. نتیجه این امر گسترش سرمایه اجتماعی و در نهایت، افزایش انسجام ملی است. بنابراین هر سیاستی که متضمن تضعیف نهادها و سازمان های مدنی باشد، می تواند در دراز مدت به تضعیف انسجام ملی و در نتیجه دفاع قابلیت محور و توانمندساز و امنیت ملی بینجامد. افزایش اعتماد شهروندان به دولت، نیازمند اعتماد استراتژیک دولت به فضای مدنی است و برآیند آنهاست که انسجام ملی را تامین میکند.

ارتقاء ظرفیت راهبردی زبان فارسی:

سیاست دیگری که می تواند به تقویت همبستگی ارتباطی و در نتیجه انسجام ملی بینجامد، ارتقاء ظرفیت راهبردی زبان فارسی به مثابه زبان ارتباطی بین اقوام ایرانی است. در واقع، یکی از لوازم انسجام ملی برای «ما»های متعدد و متفاوت، تداوم نمادی یا اشتراک نمادی است. گروه های مختلف در تعامل با یکدیگر احتیاج به منشأ و چارچوب نمادی مشترک دارند و نظم جامعه ای بدون چارچوب نمادی مشترک، غیر قابل تصور است (چلبی، ۱۳۸۲: ۲۳).

در عین حال پرسش اساسی در این میان آن است که مضمون اشتراک نمادی و وسیله آن چیست؟ در پاسخ باید گفت؛ که وسیله بلافصل وحدت نمادی، زبان طبیعی مشترک ملی است. زبانی که امکان ارتباط گفتمانی را در سطح اجتماع جامعه ای فراهم کند. زبان، بستر میان کنش اجتماعی و هویتی و مجرای ابراز خود و آگاهی از دیگری است. به بیان میگوئل دوآنامانو، زبان اساس جامعه است در اساس با مذهب و نژاد متفاوت می باشد. مردمی که دارای نژاد و مذهب مختلف بودند، اغلب با هم به مبارزه برخاسته اند؛ اما آنها اگر زبان مشترکی داشتند، می توانستند با هم صحبت کرده و نوشته های یکدیگر را بخوانند (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۲۲۵)، در واقع در فقدان یا تضعیف زبان مشترک، ارتباط در سطوح ملی بسیار دشوار و اجتماع ملی به دو یا چند جامعه زبانی تقسیم می شود که اعضای آن بیشتر با اعضای گروهشان در ارتباطند تا اعضای گروه دیگر.

در ایران، زبان فارسی با پشتوانه ادبی و فرهنگی خود، همواره زبان اصلی و رسمی ایرانیان بوده است. در عین حال، زبان فارسی در ایران علاوه بر زبان رسمی، زبان میانجی هم هست؛ یعنی علاوه بر آنکه جامعه را با مناسبات رسمی و دولتی مرتبط می کند و نشانه ای ملی است، اقوام غیر فارسی زبان را نیز با هم مرتبط می کند و در نقش میانجی برای برقراری ارتباط میان آنهاست. در جوامع چند زبانه، وقتی یکی از زبان ها، زبان رسمی کشور می شود، این زبان برای کسانی که زبان مادری آنها با زبان رسمی فرق دارد، حکم زبان میانجی را پیدا می کند. بر همین قیاس در ایران، یک ترک زبان و یک کرد زبان از طریق زبان فارسی با هم مرتبط می شوند. در عین حال، سیاست های زبانی در کشور، می بایست به این نقش زبان فارسی توجه ویژه و اهتمام لازم را داشته باشند و اهمیت راهبردی آن را درک کنند. به بیان دیگر، جایگاه راهبردی این زبان به این معناست که از یک سو نباید به مثابه زبانی تحمیلی و جایگزین نسبت به دیگر زبان های ایرانیان به تصویر درآید و از سوی دیگر، نباید آنقدر تضعیف شود که جامعه ایرانی را به چند جزیره مجزا و بیگانه از هم تقسیم نماید. در واقع، زبان فارسی حتی پیش از بر سر کار آمدن دولت رضاخانی و تلاش آن برای یکسان سازی فرهنگی و ملت سازی مدرن و خشن، به عنوان زبان رسمی و میانجی در ایران رواج داشته و این برخلاف برخی تلاش هاست که درصددند زبان تحمیلی به اقوام ایرانی جلوه دهند. قبل از تشکیل دولت متمرکز و سراسری در ایران، زبان فارسی در بیشتر مناطق بزرگ و شهری کشور کاربرد داشته است. به دلیل وجود ادبیات کهن فارسی، این زبان حتی یکی از زبان های رایج در دربار عثمانی بود و شاهان صفوی و قاجار که ترک تبار بودند نیز مکاتباتشان را

به فارسی انجام می دادند (مسکوب، ۱۳۷۸: ۱۴۱). زبان فارسی بر این اساس، مهمترین فصل مشترک ایرانیان و اصلی ترین عنصر هویت ایرانی است که از گزند حوادث مختلف درونی و بیرونی مصون مانده و می تواند عاملی برای گسترش همبستگی ارتباطی ایرانیان باشد. این قابلیت به چند ویژگی زبان فارسی باز می گردد. ویژگی نخست امکان همنشینی زبان است. در واقع، زبان شاید تنها عنصر طبیعی و اولیه هویتی است که می تواند با دیگر زبان ها رابطه همنشینی و نه جاننشینی برقرار کرده و حتی به داد و ستد بپردازد. برای مثال یک ترک زبان هم زمان می تواند به فارسی یا انگلیسی مسلط باشد و هویتش از آن ها تاثیر بپذیرد. این در حالی است که عناصری چون؛ دین و نژاد از این قابلیت برخوردار نیستند. این ویژگی در کشور ما در خصوص زبان فارسی، امکان پذیری بیشتری نسبت به دیگر زبان ها دارد؛ چرا که توانمندی های ادبی و عرفانی آن با حس زیبایی شناختی ایرانیان نزدیک تر است. چنانچه در تاریخ ادب و فرهنگ فارسی بسیاری از ادیبان، عرفا و شعرای شاخص همچون نظامی گنجوی، صائب تبریزی، شمس تبریزی و مرحوم شهریار، ترک زبان بودند و در عین حال شعر و ادب فارسی بدون آن ها جایگاه کنونی را نداشت.

همچنین، بسیاری از نخستین طرح کنندگان و آورندگان اندیشه های جدید درباره ملیت، ایرانیت، دولت ملی، احیای عظمت ایرانی و نیز زبان فارسی و آموزش فراگیر آن در سطح ملی، غالباً آذربایجانی یا آذری نسب بوده اند. افرادی همچون آخوندزاده، طالبوف تبریزی، سیدحسین پیرنیا، حسن رشديه، کسروی و پور داوود در این چارچوب قرار می گیرند. این ویژگی خود نشانگر آن است که زبان فارسی، زبان تحمیلی به اقوام غیر فارس زبان نبوده و این خود مزیت دیگری برای بهره گیری از آن در جهت انسجام بخشی است. دلیل دوم به نسبت زبان فارسی با آئین اسلام و خدمات این زبان به آن باز می گردد. فارسی، زبان دوم عالم اسلام و کلید بخش عظیمی از ذخایر ارزشمند علمی و ادبی تمدن اسلام است. ایرانیان پس از مواجهه با اسلام و حاملان آن یعنی اعراب، زبان خود را حفظ و اسلام را از مجرای آن بازفهم و بازتولید کردند؛ ضمن اینکه زبان عربی و زیبایی های آن را نیز به واسطه اسلام، گرامی داشتند. همنشینی زبان عربی و زبان فارسی، نشان می دهد که این زبان نافی مهمترین منبع هویت بخش غالب ایرانیان یعنی دین اسلام نیست.

دلیل آخر نیز به قابلیت قدرت ساز زبان فارسی برای ایرانیان مربوط می شود. این زبان، انسجام فرهنگی لازم را برای فراگیر شدن جنبش های اجتماعی و در نتیجه تحولات سیاسی فراهم کرده است. به واقع، انسجام فرهنگی و اشتراک در فضای ادراکی می تواند فضای عمومی مسلط و فراگیری ایجاد نماید که جامعه در آن مسائلش را به طور مشترک متبلور کند. فضای عمومی، فضایی است که در بعد فرهنگی بر جامعه مسلط است و ابعادی دارد که کم و بیش همه آن را درک می کنند. ایجاد این فضا بسیار پیچیده و دشوار است و بدون وجود زبان میانجی غالباً با ناکامی مواجه می شود. (Ray Larry, 2004: 224)

الحاق به کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی:

سیاست دیگری که می تواند در برابر فرآیندهای جهانی شدن و پیامدهای آن به حفظ و ارتقاء انسجام ملی کمک کند، الحاق به کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی است. محور موضوعی کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی که مفاد آن در، سی و سومین اجلاس عمومی یونسکو در پاییز ۲۰۰۵ قطعی شده است، اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی است که در سی و یکمین اجلاس عمومی این سازمان در دوم نوامبر ۲۰۰۱ به تصویب رسیده بود. اعلامیه مذکور بیان می داشت که تنوع فرهنگی میراث مشترک بشری است و سر منشأ مبادله، ابداع و خلاقیت میان انسان ها به شمار می رود. برای آن که انسان هایی با فرهنگ های متنوع بتوانند به شیوه ای سازگار در کنار یکدیگر زندگی کنند، گریزی از تکثرگرایی نیست. همچنین بر اساس این اعلامیه، حقوق و آزادی های بنیادی انسان ها به ویژه اقلیت ها باید محترم شمرده شود. حقوق فرهنگی، چارچوب مناسبی را برای حفظ و حمایت از تنوع فرهنگی می آفریند. تحکیم تنوع فرهنگی را از دیگر سو باید با ایجاد امکان بیان معرفی همه فرهنگ ها یعنی در دسترس بودن فرهنگ های مختلف، تضمین کرد (مجید وحید، ۱۳۸۳: ۲۶۴). کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی که در بیستم اکتبر ۲۰۰۵ به تصویب رسید، در بخش تعاریف اصطلاحات، تنوع فرهنگی را شامل روش های گوناگونی می داند که گروه ها و جوامع برای بیان فرهنگ ها به کار می گیرند و هدف از آن ها، ارتباط بین فرهنگ هاست. ارتباط فرهنگی نیز وجود و تعامل

برابر میان فرهنگ های متفاوت و امکان ایجاد بیان های فرهنگی مشترک از طریق گفتگو و احترام متقابل است. کنوانسیون در بخش اهداف، تاکید می کند که حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی در کنار تأیید دوباره حق حاکمیت دولت ها در حفظ، تصویب و اجرای سیاست ها و اقداماتی که برای حفاظت و ترویج بیان های فرهنگی متنوع در قلمروهای خود مناسب می دانند، معنا می یابد. به بیان دیگر، هدف از این کنوانسیون کمرنگ نمودن مرزهای حاکمیت ملی و هویت ملی جوامع نیست؛ اما در عین حال، کنوانسیون بر ضرورت پذیرش شدن و احترام برابر همه فرهنگ ها از جمله فرهنگ اقلیت ها و بومیان تاکید می کند. در همین راستا، بند یک از ماده شش کنوانسیون این حق را برای دولت های عضو قائل شده است که در چارچوب سیاست های فرهنگی و مقررات داخلی خود و بر مبنای شرایط و نیازهای خاص، مقرراتی را با هدف حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی در قلمرو خویش وضع کنند. این اقدامات می تواند شامل موارد زیر باشد:

یک. اقداماتی که به شیوه مناسب، فرصت هایی را برای فعالیت ها، کالاها و خدمات فرهنگی موجود در قلمرو کشور فراهم می سازد.

دو. اقدامات تنظیمی با هدف حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی.

سه. اقداماتی که هدفشان تقویت تنوع رسانه ها از جمله شبکه های رادیویی و تلویزیونی است. در این راستا، دولت های عضو موظفند ضمن تعیین رابط برای تبادل اطلاعات مربوط به کنوانسیون، سالانه گزارشی به یونسکو ارائه دهند که حاوی اطلاعات لازم در مورد کارهایی که برای حفظ و ترویج بیان های فرهنگی در سطح ملی و بین المللی انجام شده است، باشد. (مجید وحید، ۱۳۸۳: ۲۱۰)

این موارد، جملگی نشان می دهند که گرچه مفاد این کنوانسیون مشوق سیاست های چندفرهنگی در جوامع کثیرالقوم است، از این رو، دست دولت ها برای وضع و اجرای مقررات در چارچوب کنوانسیون و بر اساس مصالح و منافع عام آن ها تا حدود زیادی باز است. در نتیجه، دولت ها می توانند از تصویب و اجرای برخی مقررات که ممکن است انسجام ملی جوامع تحت حاکمیتشان را مخدوش نماید، سرباز زنند. به بیان دیگر، حق تحفظ دولت ها نسبت به اصول و مقررات کنوانسیون، در متن کنوانسیون محترم شمرده شده است. در عین حال، الحاق به این کنوانسیون، از بعد سیاسی می تواند حس همگرایی و تعلق گروه های قومی را نسبت به دولت مرکزی و هویت ملی برانگیزد و در نتیجه انسجام ملی و دفاع قابلیت محور و توانمندساز را ارتقاء بخشد. دلیل این امر آن است که با این الحاق، گروه های قومی امیدوار شوند که می توانند حقوق فرهنگی و امکان بیان فرهنگی خود را در چارچوب های ملی پی جویی و تحصیل کنند و برای این منظور کمتر به جریانات فراملی برای تحت تاثیر قرار دادن فضای بین المللی به نفع قوم گرایی تجزیه طلب را تا حدود زیادی خنثی کنند. در نتیجه، گفتمان تجزیه طلب در داخل نیز منفعل می گردد و این روند خود به خود در جهت انسجام ملی، دفاع قابلیت محور و توانمندساز خیز می گیرد و در سایه یک جریان فرهنگی، پدیده امنیتی قومیت بدل به موضوعات فرهنگی می شود و در این راستا حل و هضم می شود. در عین حال، هر سیاست فرهنگی در جوامع متنوع و گوناگون، متضمن سطحی از کثرت گرایی است و الحاق به این کنوانسیون می تواند تعهد دولت های عضو را به این سطح از تکثرگرایی برانگیزد و آن ها را در این مسیر قرار دهد.

نتیجه گیری:

انسجام ملی در جامعه کنونی ایران، همچنانکه در این مقاله آمد، بیشتر مسأله ای فرهنگی و اجتماعی است و از این رو راهبرد معطوف به آن نیز می بایست عمدتاً صبغه فرهنگی- اجتماعی داشته باشد. بر این اساس و بر مبنای راهبرد پیشنهادی این مقاله، می توان استراتژی ارتقاء انسجام ملی و دفاع قابلیت محور و توانمندساز در جمهوری اسلامی ایران بر پایه چهار مولفه؛ «تأمین امنیت اجتماعی»، «گسترش سرمایه اجتماعی»، «ارتقاء منزلت زبان فارسی» و «الحاق به کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی» دانست و مرکز ثقل آن را مسائل اقوام تشکیل می دهد. اتخاذ این راهبرد از یک سو موجب می شود که همبستگی ارتباطی اقوام ایرانی در عین حفظ همبستگی درونی و فرهنگ هر یک از آن ها، افزایش یابد و از سوی دیگر تعادل محیط داخلی و خارجی جمهوری اسلامی را به لحاظ گرایش های قومی حفظ و برقرار کند که برآیند آن ارتقاء ضریب انسجام ملی و

دفاع قابلیت محور و توانمندساز است. در عین حال، اتخاذ این سیاست ها موجب می شود که سیاست های دولتی جمهوری اسلامی در قبال ناهمگونی و انسجام ملی تا حدودی از فاز مدرن به مرحله فرامدرن سیر نماید و این گذاری است که با برخی ویژگی های اجتماعی و فرهنگی ایرانیان همچون سیالیت، سیاست زدگی و هویت محوری منطبق است. به بیان دیگر، این تحولی است که سبب می شود نقطه ثقل سیاست های انسجام بخش در جمهوری اسلامی ایران، از قدرت محوری به هویت پایگی تحویل شود.

منابع:

۱. احمدی حمید، (۱۳۷۸)؛ قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی.
۲. افتخاریاصغر، (۱۳۷۷)؛ «طرفیت طبیعی امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره، دوره دوم.
۳. ایوبی‌حجت‌الله، (۱۳۷۷)؛ «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول.
۴. بشیریه حسین، (۱۳۸۲)؛ آموزش دانش سیاسی، مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران، نگاه معاصر، چاپ سوم.
۵. بهرامی‌روح‌الله، (۱۳۷۷)؛ «سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول.
۶. بهزادفر، مصطفی، (۱۳۹۰)، هویت‌شهر(نگاهی به هویت شهرتهران)، تهران، نشر شهر.
۷. پور سعید فرزاد، (۱۳۸۲)؛ «برابری مدنی و تکوین پویا ملت سازی در ایران»، مطالعات راهبردی، ش ۱۹.
۸. پیر بردیو، (۱۳۸۴)؛ «شکل های سرمایه»، در سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، به کوشش کیان تاج بخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۱-۱۶۶.
۹. ترابیعلیرضا، (۱۳۹۰)؛ تبیین منازعات قومی بر اساس تئوری‌های مداخله، به نقل از سایت تخصصی جنگ نرم www.jangnarm.com/index.aspx?siteid=51&pageid
۱۰. چلبی مسعود، (۱۳۸۲)؛ جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران، نشر نی، چ دوم.
۱۱. داوری، رضا، (۱۳۷۶)، ناسیونالیسم و انقلاب، چاپ اول، تهران، انتشارات مطالعات ملی.
۱۲. ساعی‌ارسی، ایرج، (۱۳۸۴)، جهانی شدن و بحران هویت قومی، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال اول، شماره چهار، زمستان.
۱۳. صالحی امیری سید رضا، (۱۳۸۵)؛ مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران، معاونت پژوهش های فرهنگی و اجتماعی مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۱۴. عساریان‌نژادحسین، (۱۳۸۳)؛ «امنیت و قومیت در جمهوری اسلامی ایران»، ماهنامه دانشگاه عالی دفاع ملی، ش ۴۸ و ۴۹.
۱۵. قمری داریوش، (۱۳۸۴)؛ همبستگی ملی در ایران، موسسه مطالعات ملی، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
۱۶. کاستلز، امانوئل، (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، قدرت هویت، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۷. گروه مولفین تحت نظر لرزر، ادونس، (۱۳۸۴)؛ فرهنگ آکسفورد، تهران، ثامن الائمه و منادی، چاپ اول.
۱۸. مجید وحید، (۱۳۸۳)؛ «کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی، بررسی زمینه های فکری- تاریخی، موضوع و چشم انداز تصویب و تبعات در سیاست گذاری فرهنگی»، تهران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳.
۱۹. محرابی، علیرضا، (۱۳۸۷)؛ بررسی و تبیین مبانی و مولفه های انسجام ملی، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲۰. مسکوب شاهرخ، (۱۳۷۸)؛ هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
۲۱. مقصودی مجتبی، (۱۳۸۰)؛ تحولات قومی در ایران، تهران، موسسه مطالعات ملی.
۲۲. هانتینگتون ساموئل، (۱۳۸۴)؛ چالش های هویت در آمریکا، محمود رضا گلشن پژوه و دیگران، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی.
۲۳. یوسفی علی، (۱۳۸۵)؛ «وضعیت انسجام اجتماعی در ایران»، آئین، شماره ششم.
24. Amartya Sen, Identity and Violence: The Illusion of Destiny, New York, Norton & Company, 2006.
25. Barry Buzan, "Societal Security, State Security and Internationalization", in Security: A New Framework For Analysis, op .cit.1998
26. Jon Aart Scholte /Globalization /New York/ Palgrave/ 2000.
27. Marui Siisiainen, "Two Concepts of Social Capital: Bourdieu vs. Pumam", available in <http://www.istr.org/ Conferencps/ dublin/ working papers/ silisiainen. Pdf>
28. Ole Waver/ "Societal Security: the Concept"/ in Security: A New Framework for Analysis/ edited by B.Buzan/ O.Waver and J.de Wilde/ Boulder/ Lynn Reinner/ 1998.
29. Ray, Larry, "Civll Society and the Public Sphere", in Political Sociology, Oxford, Blackwell Publishing, 2004.